

برگی از دیوان شمس پس ناصر

ماهیار نوابی

این برگ، پنجاه و پنجمین و واپسین برگ از دیوان شمس پس ناصر است که بر روی پشت آن سه غزل نوشته شده است که دو غزل آن شش و سومی هفت بیت دارد.

در باره شمس پس ناصر و دیوان او چند صفحه‌ای در «پژوهشنامه موسسه آسیائی» سال سوم (۱۳۵۶) شماره ۲-۴. (ص ۸۳-۸۸) نوشته‌ام و پس از آن در همان جا «سه غزل» و در شماره ۱ سال چهارم (۱۳۵۷) «دو غزل» و شماره پس از آن «دو غزل دیگر» از او را باعکس و آوانوشت و ترجمه آورده‌ام. «نخستین برگ بازمانده» از دیوان او نیز با همین روش در مجله آینده سال ششم شماره هفت چاپ شده است. امیدوارم روزی همه دیوان او بنا و اژه‌نامه و شرح نکته‌های دستوری و آواشناسی به چاپ برسد.

چون برخی از خوانندگان ممکن است به «پژوهشنامه موسسه آسیائی» دسترسی نداشته باشند، شاید بد نباشد در این جا نیز یادآور شوم که از زندگی او چیز زیادی نمی‌دانیم. تنها در تذکره عرفات العاشقین نام او آمده است، او را شاعری شیرازی و صاحب حال و عارفی باکمال و اشعارش را به زبان شیرازی، دانسته است و دوبیت از او نقل کرده است. استاد نفیسی هم در کتاب «نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی» نام او را در شمار شاعران سده هشتم و «غزل سرای توانایی که بیشتر به زبان پهلوی شیراز» (!) شعر می‌گفته، آورده است - نمی‌دانم منبع آگاهی وی همین «تذکره عرفات العاشقین» بوده است یا از جای دیگر نقل کرده است - به هر حال چنان که از اشعارش برمی‌آید در زمان پادشاهی شیخ ابواسحق می‌زیسته است.

دیوان او هم پس از زمانی دراز گمنامی و از میان رفتن برگ‌هایی از آن، به‌دست استادی شرق‌شناس می‌افتد و در یکی از کتابخانه‌های آلمان جای می‌گیرد و ظاهراً در جنگ جهانی دوم از میان می‌رود. عکس این دیوان را که برای استاد اندره آس تهیه شده بوده است، باز پس از گم شدن چند برگ از آن، دوستی گرانمایه و استادی دانشمند، که زندگیش درازباد، به من سپرده است تا مگر بتوانم همه آن یا پاره‌ای از آن را به‌چاپ برسانم و اینک دو برگ پایانی این دیوان:

۱

مهر موبش یا ان تو بیو که اتنزیم	(۱) صد جور جفا غریبنیم از تو نرنزیم
طنزک و خوزه مانه جیبی لایق طنزیم	(۲) لطفی بکه تزمان مده پروعهده و درو
وزتا و تو مهر تو تا جن خو کونزیم	(۳) از دست حوی عشق تو تا کی خو بلرزیم
از دولت عشق ری تو خداون کنزیم	(۴) ز رمی ز نام از جهره و خون می ترم از جشن
یک دل بش اغر مرده نه مردشش و بتزیم	(۵) هیچی بتر از ده رونی و دو رویی نی
سستی مکه زنهار که پر سخت انه رنزیم	(۶) دریا و دل شمس بس ناصر جان باز

آوانوشت :

- 1- Sað jowr o jafā yar bebenīm az to naranzīm
mehr-e mo bešen yā an-e to biyo ke atanzīm.
- 2- Lotfē beko tozmān made por va‘de va dorrū
tanzak va xo zo mā na joyē lāyeq-e tanzīm.
- 3- Az dast-e havoy ešq-e to tā kay xo belarzīm
vaz tāv-e tev-e mehr-e to tā čan xo G(K)WNZīm.
- 4- Zar mē-zanam az čehra o xūn mē-tazam az češ
az dowlat-e ešq-e roy-e to x'dāvan-e kanzīm.
- 5- Hīcī batar az dah rūnī-yo dō rōyī nī
yak del baš a yar mardē, na mard-e šeš o panzīm.
- 6- Daryāv del-e Šams-e Pos-e Nāser-e jānbāz
sostī mako zenhār ke por saxt ana ranzīm.

- ۱) صد جور و جفا اگر ببینیم از تو نرنجیم
 مهر من بیش است یا آن تو؟ بیا که بسنجیم
- ۲) لطفی بکن از تومان مده پر (بسیار) وعده به دروغ
 طعنه به خود بزن ما جایی لایق طعنه (= طنز) نیستیم
- ۳) از دست هوای عشق تو تا کی خود بلرزیم
 و از تاب تب مهر تو تا چند خود ؟
- ۴) زرمی زخم از چهره و خون می تازم (جاری می سازم) از چشم
 از دولت عشق روی تو خداوند گنجیم
- ۵) هیچ چیز بدتر از دهرونی (= طرفی) و دورویی نیست
 يك دل باش اگر مردی، (ما) نه مرد شش و پنج هستیم
- ۶) دریا ب دل شمس پس ناصر جاز باز را
 سستی مکن زنهار که پر (بسیار) سخت دررنجیم
- ۱) غر = گر، اگر. نرنزیم = نرنجیم. بشن: بش = بیش + ن (en) = است.
 بیو = بیا. اتنزیم = بسنجیم.
- ۲) بکه = بکن. تزمان: ت = تو + ز = از + مان = ضمیر = بما، ما را. پر =
 بسیار. و = به. درو = دروغ. و = به. خو: خود. زه = زن. جیبی = جایی.
- ۳) حوی = هوای. خو = خود. تاو = تاب < تفتن. تو = تب. تاجن = تاچند
 کونزیم؟
- ۴) زرمی زخم: سکه زر میزنم (ضرب میکنم). ترم = تازم. جاری میکنم. جش =
 چشم. خداون = خداوند. کنز = کنج.
- ۵) هیچی: هیچ + چیز. رونی: < رون = سو، جهت، طرف. بش = باش. مرده
 = مردی، مرد هستی. پنز = پنچ (سنج). پانزده = پنج + ده
- ۶) دریاو = دریا ب. مکه = مکن. انه = اندر. رنز = رنج.

۲

- ۱) ساقی ایشآجام و صراحی که سبوحن تری و سبوحی کشده راحت روحن
 ۲) جکنم عشقم ام غم پرپر من المدهست ای لحده کم از خو خبری نیست فتوحن

- (۳) چند آنم برآندست او از اورجش خو کش هر کی بدی آمغرای طوفن نوحن
 (۴) توبم که که از عشق تو نبرم نم توبه نشکت و درستی که مم ای توبه نسوحن
 (۵) شمس بس ناصر ری تش سبج مرادن بنوان ری خش کش حوس عیش سبوحن
 (۶) روحی تلفت منك ولا تلفت این است روح از بر موهر مبرآن کم غم روحن

آوانوشت :

- 1 Sāqī a peš-ā jām-o sorāhī ke sabūh-en
torbī va sabūhī kešada rāhat-e rūh-en
- 2 Čeknem ašoq-em om ŷam-e por permon olamdest
ī lahōa kem az xo xabari nēst fotūh-en
- 3 Čandān-m berāndast, aw az avr-e čes-e xo
keš har kē bedi ā maŷar ī tūfoh-ē Nūh-en
- 4 Towbam ke ke az ešq-e to nabrem nom-e towba
našket va dorostī ke mom ī towba Nasūhen
- 5 Šams-ē Pos-ē Nāser roy-ē toš sobh-e morād-en
benvān roy xoš keš havas-e eyš-e sabūh-en
- 6 Rūhī talefat menka wa lē taltafet īn ast
rōh az bar-e mo por maparān kem ŷam rūh-en

ترجمه (واژه به واژه):

- (۱) ساقی به پیش آر جام و صراحی که صبوح است
تربیی (?) به صبوحی کشیدن راحت روح است
- (۲) چه کنم، عاشقم و غم بسیار پیرامونم برآمده است
یک لحظه که از خود خبریم نیست فتوح (گشایش) است
- (۳) چندان براند ستم آب از ابر چشم خود
که هر که بدیدش [گفت] آ [ه] مگر این طوفان نوح است
- (۴) توبه کردم که از عشق تو نام توبه نبرم
نشکند، به درستی که این [توبه] من [برای] من توبه نصوح است

۵) شمس پس ناصر، روی تو، صبح مرادش است
بنمایش روی خود، کش هوس عیش صبح است

۶) روحی تلفت منك ولا تلفت این است
روح ازیر من پر (= بسیار) مهران که مراغم روح است

۱) ا: به. بش: پیش. سبوحن: سبوح = صبح + ن (-en) = است (در پایان همه بیت‌ها). تربی؟ «تربك نوعی از انگور است» (فرهنگ رشیدی) و شاید تربی شرابی باشد که از این گونه انگور می‌ساخته‌اند. و: به. سبوحی = صبحی. کشده = کشیدن.

۲) عشقم: عاشقم. ام... پرمن = و... پیرامونم. پر: پر، بسیار، پرمن = پیرامون. المدست: ال = بر + آمدست = آمده است. ای = يك. لحنه = لحظه. کم: کم که + م (ضمیر) کم خبری = که خبریم. خو = خود.

۳) چندانم = چندان + م (ضمیر)، چندانم براندست = چندان بوسیله من رانده شده است = چندان براندم. او = آب. اور = ایر. جش = چشم. بدی = بدید. مگر = مگر. ای: این. طوفن: طوفان.

۴) تویم: تویه + م (ضمیر)، تویم که: تویه کردم. نم: نام. نشکت: نشکند. مم: م - (ضمیر ملکی)، + م - م (ضمیر مفعولی) [تویه] من، مرا [تویه نصح است]. ای: این.

۵) زی: روی (< roy)، رو. تش: ت = تو + ش (ضمیر). صبح: صبح. مرادن: مراد + ن (-en) = است. بنوان: بنما. خش = خ = خود + ش (ضمیر) حوس = هوس.

۶) مو = من. پر = بسیار. مهران = مهران. کم. که مرا.

۳
رتال
علوم انسانی

۱) امرو دزن ارنوکنی از دذن تم جان می‌اسات

چو بلبلی هن دل که از سیل گلستان می‌اسات

۲) راحت بنی دلدار موکز تو دلیم وراحتن

آسایشت بسا جان موکزتم روان جان می‌اسات

۳) از تو بهشتن جاوین حق مش بهشتی آفری

حیران بدستم کم دوچش از حسن رضوان می‌اسات

- (۴) ای جی وجش نادذغنه‌هان تا نلرزید از حسد
 غر نامرادی، دروشی از خوان سلطان می‌اسات
- (۵) مم سالها جانها دذست تی‌جان دمی می پلورم
 یاران و دل‌تان هن که مو ام دل وراگان می‌اسات
- (۶) آنی که مردم می‌کیند و اتم دذست آن جی و بس
 صاحب نظر هم تی نظر شز تو دذست آن می‌اسات
- (۷) اشمس ناصر توکه خذری که از ظلمات غم
 شدی حلاسی ایکنه از آب حیوان می‌اسات

آوانوشت :

1. Em-rō dezan ar nō konē az dešn-e tom jān mē-asāt
 čo Bolbolē hen del ki az seyl-ē golestān mē-asāt
2. Rāhat benē deldār-e mō kaz tō del om vā rāhat-en
 āsāyešet bā jān-e mō kaz tom ravān jān mē-asāt
3. Az to behešt-en jāviyon haq moš beheštī āfarē
 heyrān bodastam kem do češ az hosn-e rezvān mē-asāt
4. Ey čī va češ nādebyona hān tā nalarzīd az hasad
 yar nā-morādē darvešē az x^vān-e soltān mē-asāt
5. Ān-ē ke mardom mē goyend, vā tōm dešt ān ci-yo bas
 sāheb nazar ham tē nazar šaz tō dešt ān mē asāt
6. Ē Šams-e Naser tō ke-ē Xešr-ē ke az zolmat-e yam
 bešdi () xalāsi ī-gona az āb-e heyvān mē-asāt

ترجمه (واژه به واژه):

- (۱) امروز دیگر اگر رو (؟) کنی از دیدن تو جانم می‌آساید
 چون بلبلی هست دل کسه از سیر گلستان می‌آساید
- (۲) راحت بینی دلدار من ، کز تو دلم با راحت است
 آسایش باد، جان من کز تو جانم روان (آسان، به‌براحتی) می‌آساید

- ۳) از تو بهشت جاودان است، حق مرا بهشتی آفرید
حیران شدستم که دو چشمم از حسن رضوان می‌آساید
- ۴) ای چیز به چشم نادیدگان، هان تا نلرزید از حسد
گر نام‌رادی، درویشی از خوان سلطان می‌آساید
- ۵) من سالها جانها دادستم تا جان دمی می‌پرورم
یاران بدلتان است (می‌اندیشید) که من، دلم به رایگان می‌آساید
- ۶) آنی که مردم می‌گویند، با تو دیدستم آن چیز را و بس
صاحب نظر هم تا نظرش «آن» را در تو دیده است می‌آساید
- ۷) ای شمس ناصر تو که ای؟، خضری که از ظلمات غم
خلاص گشته، این گونه از آب حیوان می‌آساید

۱) امروز : امروز. دزن : دیگر، نو : رو (?). دذن : دیدن. تم : ت. تو + م =
من. می‌اسات : می‌آساید. هن : است. سیل : سیر.

۲) بنی : بینی. مو = من. وا : با. راحتن : راحت + ن (-en) = است. با : باد
روان = به راحتی (یا : از تو روان جان = از تو روان و جانم؟)

۳) بهشتن = بهشت است. جاوین : جاودان. مش : م (ضمیر مفعولی) + ش (ضمیر
فاعل) = مرا او. آفری : آفرید. بدستم = شدستم. جش = چشم.

۴) جی = چیز. نادذغنه : نادیدگان. تا : بجای «تی» برخلاف انتظار. غر : گر، اگر.
دروشی. درویشی.

۵) مم... دذست. من داده‌ام (بوسیله من داده شده است) می‌پرورم : می‌پرورم. به دلتان
هن : در اندیشه‌تان هست، خیال میکنید، آمدل : دلم. و : به. راگان : رایگان.

۶) آنی : «آن» (سنج. بنده طلعت آن باش که «آنی» دارد) + ی (وحدت). می‌کیند :
می‌گویند و ا : با. واتم دذست : با تو دیدستم. تی : تا. دذست = دیده است.

۷) خذری = خضری، بشدی؟ (حرف نخست بی نقطه) : بشدی (?). گشتی؟. ایکنه
اینگونه.

آوانوشت بیت پنجم از غزل ۳ که از قلم افتاده است:

Mom sāl̄hā jānhā dādast tē jān damē mē-palvaram
yārān va deltān hen ke mo om del va rāgān mē-asat

شماره‌های 5 و 6 به ترتیب 6 و 7 خواهد بود.